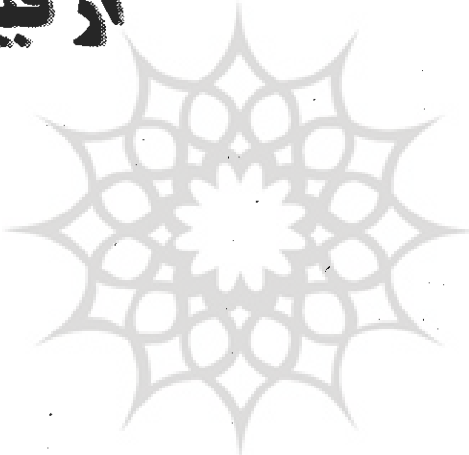




# عمان سامانی، شاعری از قبیله آب

عبدالحسن ترکی



حادثه عاشورا، بی گمان یکی از  
تکان دهنده ترین و مؤثرترین حوادث تاریخ  
بشری است. از آن روز که این حادثه هولناک  
و واقعه سهمگین و دردناک به وقوع پیوست؛  
و از خون سرخ سالار شهیدان و یاران  
وفادارش ریگ های ساحل فرات همیشه  
جاری گلگون گشت؛ وجدان بشری  
جریحه دار شده و سخنوران و شاعران تحت  
تأثیر این واقعه، مراتب افسوس و اندوه خود را  
در این ماتم بزرگ و سوگ  
سترگ بیان داشتند.

باری از دیرباز تاکنون این مرثیت سرایی و  
ملیحت گویی استمرار داشته و در این  
ساحت، آثار ارزشمندی آفریده شده است که  
در میان این همه، منظومه و مثنوی ماندگار و  
مانای «عمان سامانی» را مقام و موقعیتی  
خاص و جایگاه و مرتبتی ممتاز است

سامان- در ۲۲ کیلومتری شهرکرد- مرکز استان  
چهارمحال و بختیاری- از دیرباز در جغرافیای  
محدود خود پرورشگاه سخنوران بسیاری بوده و  
شاعران و سخنوران فراوانی را در دامان خود  
پرورانده است که برای نمونه می توان از عمان،  
دهقان، کیهان، نیشان، عرفان، تیبان، دریا، قلزم،  
جیحون، قطره، سحاب، محیط، خورشید، ذره و  
افلاکی نام برد.

عمان، از شاعران نیمه اول قرن چهاردهم هجری  
است. خاندان او همه شاعر و سخنور و ادب پرور  
بودند. جدش میرزا ابوطالب «قطره» تخلص  
می کرد و عمویش «دریا»، و این هر دو از شاعران  
عهد قاجارند که اشعار آنان در تذکره های آن زمان  
مضبوط و موجود است. فرزند عمان نیز مانند  
نیاکان خود از شعر بی بهره نبود و به «محیط» شهرت  
داشت. جالب است که بدائیم پدر عمان نیز شاعر  
بوده و «جیحون» تخلص می کرد. بدین ترتیب  
خاندان عمان سامانی را می توان به اعتبار القاب و  
تخلص های شعری شان، «شاعران قبیله ی آب» نامید.  
مرحوم استاد علامه جلال الدین همایی درباره

عمان چنین آورده: «عمان از بزرگمردان، فاضل و  
عارف و شاعر عصر خود بود از منظوماتش  
«گنجینه الاسرار» است که در مرثیه شهدای کربلا با  
رموز و لطایف عرفانی بر وزن و شیوه  
«زبدة الاسرار» صفی علیشاه ساخته و در میان شعرا  
و اهل منبر سخت معروف و نامبردار، و بر جزالت  
و لطافت طبع گوینده اش، دلیلی بس روشن و  
استوار است. قصیده لامیه ای که او در منقبت  
حضرت مولی الموالی علی ابن ابیطالب (ع) انشاء  
کرده و در زبان خواص و عوام با اعجاب و تحسین  
مذکور است، الحق به یک دیوان می ارزد.» (۱)

به پرده بود جمال جمیل عز و جل  
به خویش خواست کند جلوه ای به صبح ازل  
چو خواست آن که جمال جمیل بنماید  
علی (ع) شد آینه. «خیر الکلام قل و دل»  
من از مفصل این نکته مجملی گفتم  
«تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل» (۲)  
مرحوم علامه همایی در ادامه می آورد: «از  
مولفانتش «سفینه الدرر» است در تذکره شعرای  
چهارمحال، که به قلم منشیانه نوشته، دیوان او در

جلود ده دوازده هزار بیت است که من آن را نزد  
فرزندش «محیط سامانی» - رحمت الله علیه - در  
قصبه سامان زیارت کرده‌ام. (۳)

با توجه به گواهی مرحوم همایی هر چند اشعار  
نسبتاً اندکی از عمان در دست است می‌توان او را از  
شاعران پرکار روزگار خود دانست. ناگفته پیداست  
که کم‌کاری یا پرکاری در ذات خود، ارزش و برتری  
خاصی برای یک شاعر ایجاد نمی‌کند؛ مهم کیفیت  
کار یک شاعر است نه انبوهی ابیات سروده شده،  
چه بسا شاعرانی که هزاران بیت شعر سروده‌اند، اما  
اکنون حافظه شعری مردم این سرزمین (جز چند غزل  
یا حتی چند بیت از ایشان را در خیال و خاطر و ذهن  
و زبان خود ندارند.

خوشبختانه اشعار بر جای مانده از عمان آن چنان  
زالال و زیبا هستند که حضور او را در عرصه ادبیات  
این آب و خاک به مثابه شاعری توانا و هنرمندی گران  
ارج تثبیت می‌کند. عمان اگر جز منظومه و مثنوی  
بلند «گنجینه الاسرار»، چیزی دیگری نمی‌سرود،  
باز هم در توان و توفیق او تردیدی نبود. با این همه  
گنجینه الاسرار با زیباترین منظومه‌های ادب فارسی  
پهلوی می‌زند و دوشادوش آنان راه خود را دل‌ها و  
جان‌ها می‌پیماید. برخی از ابیات این مثنوی، آن  
چنان در دل و روح خواننده رسوب و رسوخ می‌کند  
و در نهانخانه جان می‌نشیند که می‌تواند در لحظات  
تنهایی و شور و شیدایی آنان را زمزمه کند.

اندک آشنایی با سخن ارباب معرفت به خوبی  
روشن می‌سازد که این سخن، از جنسی دیگر است  
و مولود و محصول حالتی خاص بوده است.

باز آن گوینده، گفتن ساز کرد

وز زبان من حدیث آغاز کرد

هل زمانی تا شوم دمساز خویش

بشوم با گوش خویش، آواز خویش

تا بینم آن که گوید راز کیست

از زبان من سخن پرداز کیست؟

این منم یارب چنین دستان سرا

یادگر کس می‌کند تلقین مرا؟

شوخ شیرین مشرب من کیستی؟

ای سخنگو از لب من کیستی؟

قصه‌ی مطلوب می‌گویی، بگو

نکته‌ی مرغوب می‌گویی، بگو

زود باشد کاین می‌پر مشعله

عارفان را جمله سوزد مشغله

رهروان زین باده مستی‌ها کنند

خودپرستان می‌پرستی‌ها کنند (۴)

علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات و تذکره  
«سفینه الدرر» - که هیچ کدام از آنها تاکنون تصحیح  
و چاپ نشده است - منظومه‌ای به نام «معراج‌نامه»  
در قالب مثنوی به عمان منسوب است که ظاهراً  
متعلق به اواسط عمر وی بوده و احتمالاً از اولین

اهمیت است.

همان گونه که اشعار مرثیه، قالب‌های متعدد و  
متفاوتی از غزل و قصیده و دیگر قالب‌های کهن و  
همچنین اشعاری با قالب نورادر برمی‌گیرد - که در  
این میان اشعار عامیانه با قالب خاص خویش جایگاه  
ویژه‌ای دارند - به همین ترتیب زاویه دید و نگرش  
شاعران به حادثه کربلا نیز تفاوت می‌کند.

به عنوان مثال شاعرانی چون «کمیت اسدی» و  
«فرزدق» بیشتر از دید سیاسی به این ماجرای جانسوز  
نگریسته‌اند و کوشیده‌اند تا با بزرگداشت حادثه و  
خاطره کربلا، حکومت‌های ستمگر را افشاء کنند و  
روح حماسه و مبارزه جویی را در دل شیعیان مردم  
ستم‌دیده بیدار سازند. در مقابل زاویه دید شاعرانی  
چون محتشم و مقلدان - که از قضا کم هم نیستند -  
بیشتر یک دید عاطفی و احساسی است.

محتشم کاشانی با یادآوری صحنه‌های رقت‌بار  
عاشورا بر مظلومیت امام شهید و یاران او تأکید  
می‌کند و موج نفرت و نفرین را متوجه قاتلان آن  
حضرت می‌سازد.

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد

بنیاد صبر و خانه‌ی طاقت خراب شد

خاموش محتشم که ازین شعر خون چکان

در دیده اشک مستمعان، خون ناب شد

خاموش محتشم که از این نظم گریه خیز

روی زمین و اشک جگر گون خضاب شد

خاموش محتشم، که به سوز تو، آفتاب

از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد

تا چرخ سفته بود، خطایی چنین نکرد

بر هیچ آفریده جفایی چنین نکرد (۶)

به همین ترتیب، شاعرانی چون «سیف فرغانی» با  
دیدلی اخلاقی، و نصیحت‌گرایانه به ماجرای کربلا  
می‌پردازد. «سیف» با این که سنی‌مذهب است از  
نخستین شاعرانی است که به زبان شعر در مرثیه  
شهادت کربلا سخن گفته و خلق را به اقامه عزا بر  
کشته کربلا دعوت کرده است. دید «سیف فرغانی»  
چنانچه اشاره رفت، دیدی کاملاً اخلاقی و زاهدانه  
است. او گریستن در این ماتم را موجب نزول «غیث  
رحمت» و «شست و شوی غبار کدورت» از صفحه  
دل می‌داند و آدمیان را به بی‌اعتنایی به دنیای کم‌بقا  
و عالم پر عنافرا می‌خواند:

ای قوم درین عزا بگریید

بر کشته‌ی کربلا بگریید

با این دل مرده، خنده تا چند؟

امروز درین عزا بگریید

دلخسته‌ی ماتم «حسین» اید

ای خسته دلان، هلا بگریید

در ماتم او خمش مباشید

یا نعره زیند یا بگریید

بر دینی کم بقا بخنیدید

## □ عمان در تحلیل عرفانی حادثه

### عاشورا از نشئه‌ای که در اصطلاح

### اهل معرفت به عالم در مشهور است

#### آغاز می‌کند. او نقطه آغاز و

#### ریشه‌ی ماجرا را در عشق ازلی

#### عاشقان جمال حق که در دی‌نوشان

#### باده‌الستند می‌راند و به حدیث

#### معروف «کنت کنزاً مخفياً...»

#### استناد می‌کند.

تجربه‌هایش او در مثنوی سرایی به شمار می‌رود،  
زیرا قابل مقایسه با گنجینه الاسرار نیست. با این  
همه، مهمترین اثر عمان، همان منظومه  
گنجینه الاسرار است.

این اثر منظومه‌ای عارفانه است که به حدیث  
نامکرز حادثه جانسوز عاشورا می‌پردازد و تفسیر و  
برداشتی عارفانه از این واقعه عظیم بشری ارائه  
می‌دهد و با بیانی جانگداز به سوگ سالار شهیدان  
می‌نشیند.

#### جایگاه گنجینه الاسرار

اینک بد نیست برای شناخت بیشتر و بهتر جایگاه  
گنجینه الاسرار در میان سوگسروده‌های  
عاشورایی، مروری کوتاه و نگاهی گذرا به مرثیه  
سیدالشهداء (ع) داشته باشیم. نخستین شاعری که  
مراثی منهدمی به زبان فارسی سروده است، «کسائی»  
شاعر شیعی قرن چهارم است. به عقیده صاحب‌نظران  
قصیده مسمط او کهن‌ترین سوگسروده عاشورایی  
است. (۵) هر چند که شعر او در این عرصه در  
مقایسه با آثار کمال یافته شاعران بعد از خود ابتدایی  
می‌نماید، اما در این که او آغازگر است، دارای

بر عالم پر عنا بگریید  
 وز بهر نزول غیث رحمت  
 چون ابر که دعا بگریید (۷)

اما همانطور که اشارت رفت عمان سامانی با دیدی عارفانه به این حادثه می نگرد. او تنها در پی بازگویی وقایع و بیان سطحی حوادث عاشورا نیست و حتی مثل محتمس و سیف فرغانی به دنبال برانگیختن عواطف خواننده، یا بیدار کردن روح اخلاقی و توجه بخشیدن به او نیست. گنجینه عمان تفسیر و برداشتی ناب و عرفانی از جریان حماسه حسینی است. او اگر حادثه ای را در برابر چشم خواننده مجسم می سازد، بلافاصله او را متوجه نکات و ظرایف و لطایف عرفانی و رموز و اسرار آن می کند. «عاشورا» در نگاه عمان از متن واقعیت و ملموس فراتر می رود و به صورت یک اسطوره کامل تجلی می کند. در این نگاه و نظر، کربلا، بیابانی نیست چون دیگر بیابان ها، و «عاشورا» روزی نیست، چونان دیگر روزها. در آن جا «فرات»، همین رود همیشه جاری نیست، بلکه «شط توحید» و «جویاریقین و حقیقت» است و سقا و ساقی تشنه ای که با پیکر زخم خورده، خود را به صف دشمن می زند تا آبی به تشنه کامان لب تفتیده حرم برساند، تنها سردار بزرگی نیست که تاریخ نگاران با نگاه خشک و روایتگرشان به ما شناسانده اند. او پیر کامل و رهرو درد آشنایی است که پیروان حقیقت را از زلال ترین زمزم و کهن ترین و گیراترین باده ها می نوشاند. و آن آب که از چشمان مشک سوراخ او می تراود و بر زمین می ریزد، نه همان آبی است که ما می شناسیم بلکه «آب تعلق» و «تعین» است. آبی است که باید بر زمینش ریخت تا سیراب شد.

ای ز «شط» سوی «محیط» آورده آب  
 آب خود ریختی، واپس شتاب  
 آب آری سوی بحر موج خیز  
 بیش از این آبت مریز، آبت بریز (۸)  
 در این جا هر حادثه ای رازی دارد و هر سخن اشارتی است و هر پدیده ای به شکل نمادین خود ظهور می کند، حتی تشنگی و عطش نیز، تنها تشنگی برخاسته از بی آبی نیست  
 این عطش رمز است و عارف واقف  
 است  
 سر حق است این و عشقش کاشف  
 است (۹)

عمان در تحلیل عرفانی حادثه عاشورا از نشئه ای که در اصطلاح اهل معرفت به عالم ذر مشهور است آغاز می کند. او نقطه آغاز و ریشه ی ماجرا را در عشق ازلی عاشقان جمال حق که دردی نوشان باده الستانند می راند و به حدیث معروف «كنت کنزاً مخفياً...» استناد می کند.

شد تهی بزم از منی و از تویی  
 اتحاد آمد به یک سو شد دویی (۱۰)

آنچه در تمامی این منظومه به چشم می خورد حالت شوریدگی و شیدایی خاصی است که گریبان روح شاعر را در می فشارد. و این التهاب و بی تابی بخصوص در ابیاتی که گزارشگر لحظه های عاطفی و جان سوز عاشورا هستند؛ و در جاهایی که این حادثه به اوج عاطفی خود می رسد بیشتر تجلی می کند و این خود عمان است که در دیباچه «گنجینه» بر این نکته صحنه می گذارد و اعتراف می کند که این اشعار را در پی مشاهدات و ریاضات روحی و عرفانی که در مراتب توحید و قانون صاحبان راز و مقامات عارفان جانباز داشته نروده است.

این جذبه و بیقراری گاه آن چنان شدید می شود که شاعر را از خود بیخود کرده و پنجه در جامه جان او می زند و گریبان صبر و طاقت او را می درد، تا جایی که بیخودی و شوریده گی، سر رشته سخن را از دست او می ستاند و هر جا که خاطر خواه اوست می کشاند:

ذکر مستان تا سرم را کرد مست  
 عشق پای افشرد و مطلب شد دست  
 باز از میخانه، دل بویی شنید  
 گوشش از مستان هیاهویی شنید  
 دوستان را رفت ذکر از دوستان  
 فیل را یاد آمد از هندوستان (۱۱)

از زیباترین و گیراترین بندهای «گنجینه الاسرار» عنان گیری زینب کبری (ع) و وداع بازپسین با بردار است که عمان، تصرف ولایی سالار شهیدان در خواهر، و فنای زینب در انسان کامل و ولی حق و ارتباط و اتصال معنوی آن دو و به عبارتی «تجلیات جمال حسینی در آئینه وجود زینبی» را با بیانی بس بلیغ و سرشار از سوز و گداز عارفانه تبیین و ترسیم می کند:

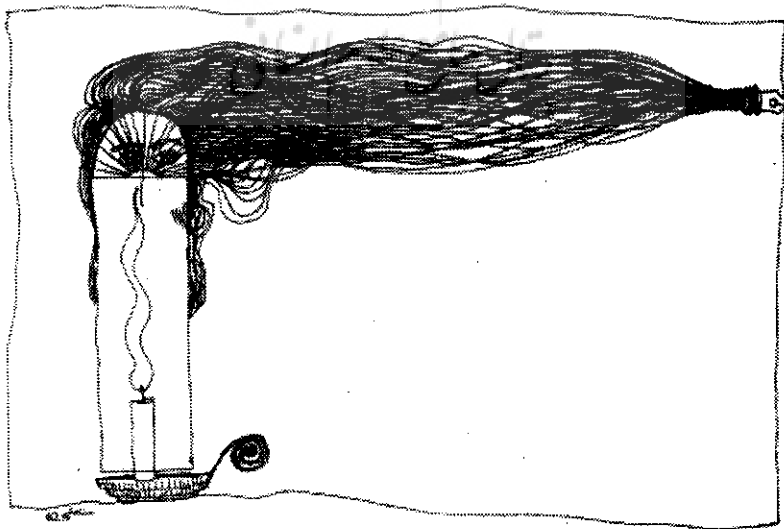
خواهرش بر سینه و بر سر زنان  
 رفت تا گیرد برادر را عنان  
 سیل اشکش بست بر شه، راه را  
 دود آهش کرد حیران، شاه را  
 کای سوار سرگران، کم کن  
 شتاب  
 جان من لختی سبکتر زن رکاب  
 پس زجان بر خواهر استقبال  
 کرد

تا رخس بوسد «الف» را «دال»

کرد  
 همچو جان خود در آغوشش کشید  
 این سخن آهسته در گوشش کشید  
 کای عنان گیر من، آیا زینبی؟  
 یا که آه دردمندان در شبی

□ از اویه دید و نگرش شاعران به  
 حادثه کربلا نیز تفاوت می کند.  
 شاعرانی مانند کمیت اسدی و  
 فرزدق بیشتر از دید سیاسی به این  
 ماجرای جانسوز نگریسته اند و  
 کوشیده اند با بزرگداشت حادثه و  
 خاطر ه کربلا، روح حماسه و  
 مبارزه جویی را در دل شیعیان و  
 مردم ستمدیده بیدار سازند.

تکیه گاه اصلی عمان در این بینش بر تلقی و برداشت عارفانه و دریافت ذوقی او از مسأله



«وحدت وجود» است.

دیگر از ساقی، نشان باقی نبود  
 ز آن که آن می خواره جز ساقی نبود  
 خود به معنا باده بود و جام بود  
 گر به صورت رند درد آشام بود

پیش پای شوق، زنجیری مکن!  
 راه عشق است این، عنان گیری مکن!  
 با تو هستم جان خواهر، همسفر  
 تو به پای این راه کویی من به سر  
 هست بر من ناگوار و ناپسند  
 از تو زینب گر صدا گردد بلند  
 هر چه باشد تو علی را دختری  
 ماده شیرا، کی کم از شیرتری؟  
 با «زبان زینبی» شاه آن چه گفت  
 با «حسینی گوش»، زینب می شفت  
 / گوش عشق آری، زبان خواهد ز عشق  
 فهم عشق آری بیان خواهد ز عشق  
 گفت زینب در جواب آن شاه را  
 کای فروزان کرده مهر و ماه را  
 عشق را از یک مشیمه زاده ایم  
 لب به یک پستان غم نهاده ایم  
 تا کنیم این راه را مستانه طی  
 هر دو از یک جام خوردستیم می (۱۲)  
 در این جا جمال بی مثال حسینی در آینه وجود  
 زینبی تجلی کرده و او را آرام می نماید و به یک اشارت  
 ولایی پرده پندار او را به کناری زده و رنگ ریب را از  
 آینه جانش می شوید.

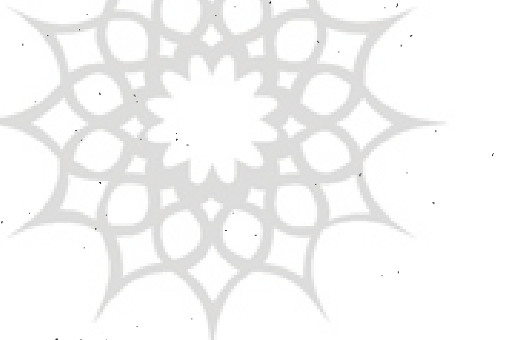
آفتابی کرد در زینب، ظهور  
 ذره ای زان آتش وادی نور  
 دید نابی در خود و بی تاب شد  
 دیده ی خورشید بین پر آب شد  
 صورت حالش پریشانی گرفت  
 دست بی نابی به پیشانی گرفت  
 از تجلی های آن سرو سویی  
 خواست زینب تا کند قالب، تهی  
 سایه سان بر پای آن پاک اوفتاد  
 صبیحه زن غش کرد و بر خاک اوفتاد  
 از رکاب ای شهسوار حق پرست  
 پای خالی کن که زینب شد ز دست  
 شد پیاده بر زمین زانو نهاد  
 بر سر زانو، سر بانو نهاد  
 گفتگو کردند با هم متصل  
 این به آن و، آن به این از راه دل  
 دیگر این جا گفتگو را راه نیست  
 پرده افکنند و کس آگاه نیست (۱۳)  
 ترکیب «گنجینه الاسرار» ترکیبی ناهمگون:

برای آنان که با ادبیات فارسی و عربی آشنا هستند،  
 ترکیب «گنجینه الاسرار» ترکیبی غریب و ناهمگون  
 است. عربی دانان بر عمان خرده گرفته اند که چرا  
 وی دو کلمه عربی و فارسی «گنجینه» و «اسرار» را  
 این گونه به یکدیگر اضافه کرده است. برخی نیز  
 گفته اند: «خوب بود عمان، نام دیگری مثل «کنز  
 الاسرار» یا حداقل «گنجینه اسرار» را برای منظومه  
 خود بر می گزید» ظاهراً این اشکال بر عمان وارد

حباب غرور او را بشکند. عمان یک مورد دیگر نیز  
 از این سنت شکنی ها دارد:  
 خوش پریشان با منش گفتارهاست  
 در پریشان گوئی اش «اسرارها»ست  
 و از این دست سنت شکنی ها و هنجار گریزی ها  
 در آثار برخی از بزرگان ادب پارسی نیز می توان  
 نمونه هایی ارائه داد و ظاهر آیین تسامحات ریشه در  
 عمد داشته است. (۱۴)

گنجینه الاسرار از زیباترین و ژرف ترین مرثیه  
 ادبیات فارسی است که عمان آن را به اقتضای تحول  
 حال در سال ۱۳۰۵ ه. ق. گرد آورده و چون از دیر  
 باز مورد توجه و قبول خاطر و پذیرفته اهل دل واقع  
 شده، بارها به چاپ رسیده است و اخیراً نیز گزیده ها  
 و شرح و تفسیرهایی بر آن نوشته شده، که نشان از  
 اقبال ارباب معرفت به این شاهکار شیعی است.  
 نثر عمان به رغم نظم او که روشن و روان و درعین  
 حال ژرف و عمیق است، نثری متکلفانه و منشیانه  
 به نظر می آید. باری عمان در شوال ۱۳۲۳ ه. ق.  
 درگذشت. جنازه وی را در مسجد جامع سامان به  
 رسم امانت بخاک نهادند و بعدها بنا به وصیتش  
 پیکر او را به نجف اشرف منتقل کرده و در جوار  
 مولای متقیان در «دارالسلام» به خاک سپردند.  
 روحش شاد و تربتش از ابر رحمت و رضوان حق  
 سیراب باد!

استاد جلال الدین همایی درباره  
 «همان سامانی» نوشته است:  
 «عمان سامانی» از بزرگمردان  
 فاضل و عارف و شاعر عصر خود  
 بود. از منظوماتش «گنجینه  
 الاسرار» که در مرثیه شهدای کریم  
 بارموز و لطایف عرفانی بر وزن و  
 شیوه «زبدۃ الاسرار صفی علیشاه  
 ساخته است.



است اما آیا این سخن به این معناست که او از این  
 نکته کوچک که کودکان ابجد خوان مکتب ادبیات  
 نیز از آن آگاهند بی خبر بوده، یا این که از سر ناآگاهی  
 کلمه «گنجینه» را عربی پنداشته است؟!  
 گستردگی اطلاعات و آگاهی های عمان در  
 ساخت ادب فارسی و عربی، همچنین بند بندویت  
 بیت منظومه او این احتمال را رد می کند. در این جا  
 توجیه استاد محمد علی مجاهدی - شاعر آل الله -  
 که خود برای اولین بار تصحیح متن این مثنوی  
 پر شور عارفانه را به امر عارف دلسوخته و وارسته،  
 مرحوم حاج شیخ جعفر آقای مجتهدی «ره» بر عهده  
 داشته، پذیرفتی تر است و آن این که: «این تسامح  
 ریشه در مشرب ملامتی عمان داشته است».   
 مجاهدی در این باره آورده: «در این که عمان سامانی  
 می توانسته ترکیب «گنجینه اسرار» را جایگزین  
 «گنجینه الاسرار» سازد، تردیدی نیست. اما انگیزه  
 این عدم جایگزینی مشخص نیست. شاید مشرب  
 ملامتی او این امر را اقتضاء کرده باشد که اگر  
 هرازگاهی از سرودن این مثنوی ماندگار در خود  
 احساس غرور کند این ترکیب نادرست به یاری او  
 بشتابد و سرانگشت عیب جویان و خرده گیران

کتابهای نویسنده:

- ۱- مقلعه دیوان طرب، جلال الدین همایی،  
 انتشارات کتابفروشی فروغی، ص ۲۴۸، تهران  
 ۱۳۴۲.
- ۲- گنجینه الاسرار، انتشارات میثم اصفهان،  
 ص ۱۰۲.
- ۳- پیشین جلال الدین همایی، کتابفروشی  
 فروغی، ص ۲۴۹، تهران ۱۳۴۲.
- ۴- پیشین، عمان سامانی، صص ۳۷-۳۶.
- ۵- کسای مروزی (زندگی، اندیشه و شعرا)،  
 دکتر محمدمبین ریاحی، ص ۳۵، انتشارات علمی.
- ۶- دیوان محتشم کاشانی.
- ۷- دیوان سیف فرغانی.
- ۸- گنجینه الاسرار... ص ۵۰.
- ۹- همان، ص ۶۸.
- ۱۰- همان، ص ۲۴.
- ۱۱- همان، صص ۵۱-۵۰.
- ۱۲- همان صص ۷۶-۷۵.
- ۱۳- همان، صص ۷۹-۷۸.
- ۱۴- سیری اجمالی در احوال و آثار عمان  
 سامانی، محمدعلی مجاهدی، رسالت، ۲۰ مهرماه  
 ۱۳۷۰.